



عرفان اسلامی

ورسالت حوزه علمیه

گفت و گو با محمد فتایی اشکوری

آموختن علوم عرفانی غیر از تربیت عرفانی و عارف شدن است. این‌ها دو کار متمایز هستند و ملازمه‌ای بین آن‌ها نیست؛ اما آموختن علوم عرفانی هم لازم و سودمند است. همان‌طور که اشاره شد یکی از ابعاد مهم دین بعد عرفانی آن است و یکی از مشرب‌ها و رویکردها به معارف اسلامی رویکرد عرفانی است که لازم است عالم دین با آن آشنا باشد. همچنین عرفان از عناصر مهم و تأثیرگذار فرهنگ ماست و بر علوم و معارف دیگر و فرهنگ ما بطور کلی اثر داشته است.

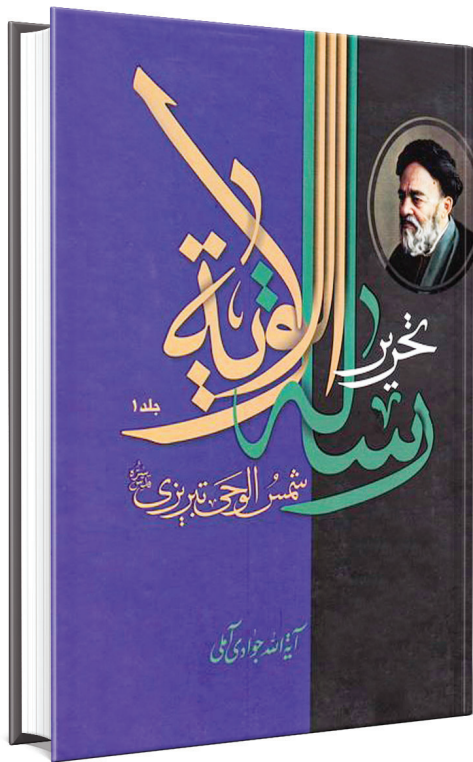
از این رو در سطوح بالای درس‌های حوزوی پس از خواندن کلام، تفسیر و فلسفه آشنایی با عرفان لازم است. آنچه در ادامه می‌خوانید حاصل گفت و گو با استاد محمد فتایی اشکوری است که تقدیم شما خوانندگان ارجمند می‌شود.

۱. تعریف عرفان و موضوع بحث و هدف آن چیست؟

■ انسان بطور فطری طالب کمال و سعادت است. از نظر عرفا برترین راه رسیدن به بالاترین مرتبه ممکن کمال و سعادت راه عرفان است. سعادت حقیقی معرفت خدا و قرب به اوست که از راه ایمان، تهذیب نفس و عبودیت بدست می‌آید. این مدعای عارفان مسلمان است. سلوک و معرفت ارکان اصلی عرفان هستند. معرفتی که در عرفان مطرح است معرفت و بصیرت باطنی و قلبی است، نه صرفاً معرفت عقلی یا نقلی. باید گفت معرفت عرفانی پس از کسب معرفت عقلی و نقلی است. از لحاظ منطقی ما برای شناخت واقع ابتدا از حواس درونی و بیرونی خود بهره می‌گیریم. سپس با تعقل و تفکر نظری بر پایه اصول فطری، شناختی از خداوند و توحید حاصل می‌کنیم. آنگاه براساس فطرت و عقل و شواهد تجربی و تاریخی به حقانیت دین پی می‌بریم. هنگامی که به دین حق رسیدیم، دین با کتاب و سنت منبعی غنی از معرفت را در اختیار ما می‌گذارد. کتاب و سنت مصون از خطاست، اما فهم و تفسیر ما از کتاب و سنت لزوماً مصون از خطا نیست، به همین جهت است که در دین واحد مذاهب مختلف داریم و در مذهب واحد گرایش‌ها، جریان‌ها و آراء گوناگون هست. تا اینجا معارف ما عقلی و نقلی است. اکثر طالبان حقیقت در عالم اسلام تا پایان عمر فقط از همین منابع برای معرفت و خودسازی استفاده می‌کنند. به بیان دیگر، از تفکر عقلی و تدبیر در قرآن و سنت برای شناخت واقع و شناخت راه درست زیستن بهره می‌برند. اما قرآن و سنت افزون بر تأکید بر استفاده از عقل و ظواهر متون دینی راه دیگری را نیز معرفی می‌کنند. آن راه نورانی شدن دل در اثر تقرب به خداست که به آن راه عرفان می‌گویند. این معرفت گرچه شهودی است و مستقیماً برگرفته از عقل و نقل نیست، اما مبتنی و وابسته به عقل و نقل است و عقل و نقل را در پیشینه خود دارد. معرفت باطنی دین یا تفسیر باطنی قرآن، که به آن تأویل گفته می‌شود، گرچه قلبی است اما از راه تأمل در قرآن همراه با تقوا و طهارت بدست می‌آید و مستقل از آن نیست. به عبارت دیگر، قلب در اینجا عامل و قوه این معرفت است و قرآن منبع آن است.

۲. عرفان چه ارتباطی با دین دارد؟ آیا عرفان با دین سازگار است یا امری بیرون از دین است؟

■ عرفان در نگاه اسلامی در برابر دین و در عرض آن نیست، بلکه بعدی از دین است. دین دارای ظاهر و باطن است. عرفان حقیقی نیل به بعد باطنی دین است. دین‌شناسی و دینداری مراتب دارد. عرفان دین‌شناسی و دینداری برتر و عمیق‌تر است. البته خود عرفان و نیل به باطن هم مراتب دارد. عالی‌ترین مرتبه از آن معصومین است. از منابع اسلامی بطور آشکاری استفاده می‌شود که با تقوا و طهارت و عبودیت می‌توان به معرفت و بصیرت عمیق‌تری از حقایق عالم و هم‌چنین از معانی باطنی متون دینی رسید. مراتبی از معرفت هست که بدون طهارت درونی و عنایت الهی و صرفاً با اتکاء به عقل و تدقیق در متن بدست نمی‌آید. آن معرفت نوری است که خداوند در دل‌های بندگانشایسته خود قرار می‌دهد. در احادیث آمده است که بندگی خالصانه خداوند منتهی به حکمت می‌شود. قرآن هم می‌فرماید که هدایت برای متقین است. یعنی برای رسیدن به حقیقت و قرار گرفتن در صراط مستقیم علاوه بر تفکر و تدبیر تقوا هم لازم است. «إِنَّ تَقْوَا اللّٰهِ یَجْعَل لِّکُمْ فُرْقَانًا.» «معنای آیه مبارکه این است که اگر تقوا داشته باشید خداوند به شما توان تشخیص حق از باطل



را عنایت خواهد کرد. مدعای اصلی و مرکزی عرفان همین است؛ یعنی ما علاوه بر حس و عقل و معرفت مفهومی و گزاره-ای، نوعی دیگر از معرفت داریم که شرط حصولش طهارت و تهذیب نفس است. این از مسلمات آیات و روایات است؛ از این رو هیچ عالم دینی نمی‌تواند این معنا از عرفان را انکار کند. عالمانی که با عرفان مخالفند در حقیقت یا با برخی آراء در عرفان نظری مخالفند، یا با بعضی آداب در سلوک و عرفان عملی که از نظر آن‌ها ریشه اسلامی ندارد. البته ما در اینجا در مقام داوری درباره این بحث نیستیم. غرض این است که دست‌کم عالمان شیعه حتی آن‌ها که با عرفان تاریخی مخالفند با هر تقریری از عرفان نمی‌توانند مخالف باشند. نه می‌توانند باطن داشتن قرآن را انکار کنند، نه می‌توانند نقش طهارت و تقوا و مجاهده را در رسیدن به معرفت باطنی و قلبی نادیده بگیرند؛ چرا که اینها از مسلمات در قرآن و روایات است. گوهر و لب عرفان هم همین است. آن مباحث نظری و یا آداب سلوکی که در میان عرفا و متصوفه مطرح است می‌تواند همیشه محل بحث و تحقیق باشد و مخالف و موافق باید با سعه صدر و بدون تعصب با هم درباره آن مباحثه علمی داشته باشند.

۳. بین عرفان و حوزه‌های دیگر معرفت دینی مانند کلام، اخلاق، فقه و فلسفه چه ارتباطی است؟

■ عرفان اصیل اسلامی بُعدی از دین اسلام است؛ بنابراین نمی‌تواند با سایر ابعاد دین اسلام ناسازگار باشد. دین مجموعه‌ای منسجم و به هم پیوسته است. معنا ندارد که بخش‌هایی از دین با بخش‌های دیگر آن ناسازگار باشد. اگر ناسازگاری در این مجموعه دیده شود ریشه آن در فهم و تفسیر نادرست ماست و باید برای اصلاح آن و رسیدن به فهم منسجم و هماهنگ از دین بکوشیم. عرفان در بعد اعتقادی دنباله علم کلام است. به این معنا که عارف می‌کوشد به باطن و سرعقاید دین که محور آن‌ها توحید است راه یابد. از این رو عرفان نظری وابسته به علم کلام و اعتقادات است.

التزام به اخلاق و فقه نیز شرط لازم برای عرفان است. بدون اخلاق و فقه نمی‌توان به عرفان رسید. پس از اینکه انسان به فضایل اخلاقی متصف شد و از ذایل اخلاقی پاک گردید و ملتزم به احکام شریعت شد، نوبت به عرفان می‌رسد. عرفان باطن دین است. بدون فهم و عمل به ظاهر دین نمی‌توان به باطن راه یافت. رعایت اخلاق و فقه واجب و الزامی است، اما عرفان و رسیدن به باطن الزامی نیست؛ راهی است که فرد داوطلبانه برای نیل به کمال طی می‌کند.

باید توجه داشت که بین واقعیت عرفان و علم عرفان فرق است و این دو یکی نیستند. عرفان به عنوان علم رویکردی در دین‌شناسی است، در کنار رویکردهای دیگر مانند رویکرد کلامی و فلسفی و حدیثی. اما واقعیت عرفان نحوه‌ای زندگی و سلوک و شخصیت و احوال روحی و شهود و بصیرت قلبی است. کسی که از این واقعیت بهره‌مند است عارف است. این امر غیر از علوم و معارف عرفانی است. واقعیت عرفان از جنس حال است، اما علم عرفان از جنس قال. عرفا بین علم و معرفت فرق می‌نهند. دانش حصولی و آموختنی را علم و دانش قلبی که با سیر و سلوک حاصل می‌شود را معرفت گویند. صاحب دانش حصولی را عالم و واجد معرفت حضوری قلبی را عارف می‌گویند. هجویری در این باره می‌نویسد: «مشایخ این طریقت (رض) علمی را که مقرون معاملت و حال باشد و علم آن عبارت از احوال خود کند آن را معرفت خوانند و مرعالم آن را عارف؛ و علمی را که از معنی مجرد بود و از معاملت خالی آن را علم خوانند و مرعالم آن را عالم. پس آنک به عبارت مجرد و حفظ آن بی حفظ معنی عالم بود و مرعالم خوانند و آنک به معنی و حقیقت آن چیز عالم بود و مرعالم خوانند.»^۲

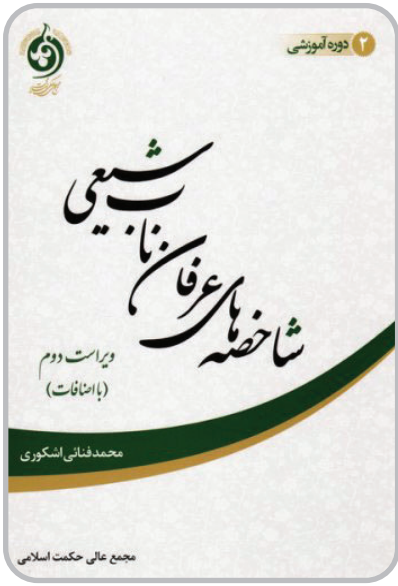
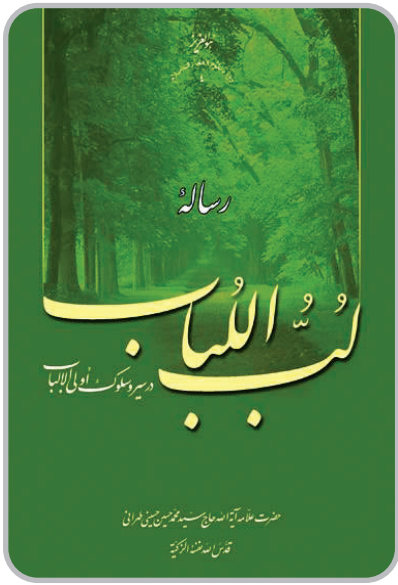
علوم عرفانی وابسته به سیر و سلوک و تهذیب نفس نیست. همه کس می‌تواند علم عرفان نظری و عملی را بیاموزد. هیچ ملازمه‌ای هم بین دانستن علوم عرفانی و عارف بودن نیست. ما در بسیاری از دانشگاه‌ها رشته عرفان داریم که مانند دیگر رشته‌های دانشگاهی رشته‌ای علمی است که محقق عرفان و عرفان‌پژوه پرورش می‌دهد، نه عارف. شاید در میان هزاران استاد و دانشجو و پژوهشگر عرفان یک عارف هم پیدا نشود. خیلی‌ها کارمند رشته عرفان هستند؛ از راه تحقیق و تدریس در عرفان کسب درآمد می‌کنند. البته این کاراشکالی ندارد، اما سخن این است که این کار غیر از عارف شدن است. بین عارف و عالم عرفان نسبت عموم و خصوص

من وجه است. هم عارفان غیر عالم داریم، هم عالمان غیر عارف داریم، هم عارفان عالم و هم کسانی که نه عارفند و نه عالم. هم عارف شدن مشروط به اعتقادات دینی و التزام و عمل به فقه و اخلاق است، و هم فهم علوم عرفانی بر علم اعتقادات، فقه و اخلاق مبتنی است. چون عرفان باطن دین است شناخت آن باطن بدون شناخت ابعاد ظاهر دین ممکن نیست. باطن بدون ظاهر نداریم.

اما درباره ارتباط بین عرفان و فلسفه باید گفت که این سؤال در حقیقت مربوط به ارتباط بین عرفان نظری و فلسفه اولی است، نه بین حقیقت عرفان یا سیر سلوک عرفانی با فلسفه. کسی که بخواهد سیر و سلوک عرفانی کند نیاز چندانی به فلسفه ندارد. اما از آنجا که برخی از مباحث عرفان نظری در باب هستی‌شناسی و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی با مباحثی فلسفی در این حوزه‌ها شباهت دارند، این پرسش طرح می‌شود که تفاوت آن‌ها در چیست. آنچه به اختصار می‌توان گفت این است که تفاوت عمده آن‌ها در این است که عرفان نظری هستی‌شناسی برپایه یافته‌های شهودی عارفان است، اما فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه هستی‌شناسی برپایه عقل محض است. در هر دو جا عقل فعال است و تأمل و تحلیل عقلی جاری است، لیکن آنچه عرفان نظری را از فلسفه متمایز می‌کند این است که در عرفان فعالیت عقلی روی دستاوردهای شهودی عارفان است.

۴. آیا عرفان می‌تواند اسلامی یا غیر اسلامی، مثلاً مسیحی و یهودی و حتی غیر دینی باشد؟

■ بله، همه ادیان الهی بعد باطنی دارند که به آن عرفان می‌گویند. همانطور که ادیان مختلف داریم، عرفان‌های گوناگون داریم. برخی ادیان و مکتب‌های غیر الهی هم مدعی عرفان هستند که البته آن‌ها هم در این جهت متأثر از ادیان الهی هستند. و همانطور که ادیان باطل و جعلی داریم عرفان‌های باطل و کاذب هم داریم که البته باید گفت آن‌ها عرفان‌نما^۳ یا شبه عرفان هستند، وگرنه عرفان باطل و کاذب معنا ندارد. امروزه عرفان‌های غیر دینی یا سکولار هم در دنیا مطرح است، که در حقیقت عرفان نیستند. گاهی از آن‌ها به معنویت تعبیر می‌شود، معنویت بدون دین و حتی معنویت بدون خدا. این معنا از معنویت ربطی به دین و خدا و عالم غیب ندارد، بلکه هدف چنین معنویتی رهایی از اضطراب و افسردگی و



پوچی و رسیدن به آرامش و شادی و امید و رضایت و معناداری است. در مجموع معنویت سکولار در پی رسیدن به حال خوش در همین دنیا است. در رویکرد معنویت های سکولار اینها کاملاً اموری دنیوی هستند و ربطی به ماوراء طبیعت و امور قدسی ندارند. البته این امر فی نفسه چیز خوبی است که انسان دنبال آرامش و خوشی و معنا باشد، همانطور که انسان برای رفع حاجات مادی خود تلاش می کند و عرفان مخالفتی با آن ندارد. اما سخن در این است که آیا می توان بدون ایمان به خدا و دینداری حتی در سطح زندگی دنیا به این اهداف روحی و روانی رسید؟ معنویت گراهای سکولار چنین ادعایی دارند. البته انکار نمی توان کرد که ممکن است با استفاده از تجربه های بشری و یافته های روانشناختی بتوان به روش هایی برای غلبه بر برخی ناهنجاری های روانی دست یافت و به آرامشی نسبی و موقت رسید، اما از نگاه دینی راه حل اصلی و راه نجات نهایی بدون ایمان و هدایت وحی ممکن نیست. بدون اتکای به خدا راهی برای رسیدن به طمأنینه و معنا و رضایت پایدار نیست. افزون بر این، بر اساس اعتقاد دینی حیات انسان با مرگ پایان نمی پذیرد؛ بنا بر این نمی توان معنویت را صرفاً به خوشی روانی دنیوی محدود کرد.

۵. در صورت وجود عرفان اسلامی، ویژگی های آن چیست و چه تمایزی با عرفان های دیگر دارد؟

چنانکه گفتیم در وجود عرفان اسلامی به معنایی که گفتیم تردیدی نیست و بسیاری از متشرعانی هم که در ظاهر مخالف عرفان هستند اصل آموزه های باطنی و معنوی اسلام را منکر نیستند. آن ها به عرفانی که در تاریخ شکل گرفته و صورت بندی شده و گاه با بدعت هایی آمیخته شده مخالفند. عرفان اسلامی چیزی بیرون از دین اسلام نیست. تمایزی که بین دین اسلام و سایر ادیان هست بین عرفان اسلامی و سایر عرفان ها هم وجود دارد. عرفان اسلامی توحیدی است؛ ریشه در دین الهی دارد؛ در چارچوب دین و شریعت است؛ عقل ستیز و انزواگرا نیست؛ در سلوک و رفتار معتدل است؛ هدف در عرفان اسلامی تقرب به خداست، نه رسیدن به قدرت های خارق العاده و کرامات. هدف عرفان اسلامی تربیت انسانی است که دو ویژگی شاخص دارد: بندگی عاشقانه خدا و خدمت مشفقانه به خلق. عارف کسی است که بتواند از جاه و جلال و نام و عنوان و تعلقات دنیا بگذرد و خالصانه و عاشقانه به بندگی خدا و نیکی به بندگان خدا بپردازد.

۶. آیا در مکتب اهل بیت چیزی به نام عرفان وجود دارد؟

اوج عرفان در مکتب اهل بیت پیامبر ﷺ است. خداوند آن ها را مطهر کرده و به طهارت آن ها گواهی داده است. «أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» خداوند اراده کرده است که هر ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را پاک و منزه گرداند. اگر قرار است کسی به عرفان حقیقی برسد بهترین راه همان راه اهل بیت است. عرفان اهل بیت

همان عرفان قرآنی است. عرفانی است که در سیره و شخصیت آن ها و همینطور در سخنانشان معرفی شده است، مانند آنچه در احادیثی که از حضرت رسول ﷺ رسیده، در سخنان امیر المؤمنین ﷺ در نهج البلاغه و تعالیم دیگر ائمه ﷺ که در کتاب های روایی آمده است، بویژه دعاها و مناجات های آن بزرگواران، مثل مناجات شعبانیه، کمیل، عرفه، جوشن کبیر، دعا های صحیفه، و دیگر دعاها که در مناسبت های مختلف خوانده می شود و سرشار از مضامین عرفانی است. مضامین این دعاها فراتر از مباحث کلامی و فقهی و اخلاقی رایج است. آنجا عرفان محض است. مگر می توان در این تردید کرد؟ اینها گفت و گوی خصوصی بهترین بندگان خدا با خدا است. مضامین آن ها معرفه الله است، شناخت اسماء الله است؛ اظهار خوف و خشیت و خضوع و خشوع و محبت و رجا و اعتماد و توکل و تسلیم و رضا است. این عرفان اهل بیت ﷺ است. مقوم اصلی عرفان اهل بیت این است که بر اساس معارف اهل بیت و مطابق با آن است. شاخص اصلی این عرفان این است که عرفانی است در چارچوب عقل و شرع. در عرفان اهل بیت هیچ گزاره ای نباید مخالف حکم صریح عقل و شرع باشد.

۷. جایگاه عرفان نظری و عملی در حوزه های علمیه قم و نجف به ویژه در وضعیت کنونی چگونه است؟

درباره حوزه نجف اطلاع دقیقی ندارم، اما فضای عمومی نجف متأسفانه برای طرح مباحثی غیر از فقه و اصول ظاهراً چندان مساعد نیست. اما در قم در دهه های اخیر پیرس از انقلاب اسلامی توجه جدی به عرفان نظری شده است. اغلب اساتید نسل اول عرفان شاگردان حضرت امام و علامه طباطبایی ﷺ بوده اند و امروزه اساتید نسل دوم که شاگردان آن اساتید هستند به تدریس و تحقیق در عرفان نظری اشتغال دارند. شرح هایی بر متون عرفانی و کتاب های مستقلی در این زمینه منتشر شده است. گروه های عرفان در چند مرکز حوزوی شکل گرفته است که مشغول تعلیم و تعلم و تحقیق هستند. این اقبال به عرفان بی سابقه است، هر چند بدنه اصلی حوزه با این مباحث فاصله دارد و گروهی هم مخالف با این مباحث هستند. در عرفان عملی کار کمتری شده است، با اینکه به نظر می رسد کار بر روی عرفان عملی و اصلاح و صورت بندی جدید آن از جهاتی فایده و ضرورت بیشتری دارد. مباحث عرفانی به ویژه عرفان در ادبیات فارسی خاصه شعر عرفانی در برخی دانشگاه ها هم مورد توجه است و علاقمندانی دارد و پژوهش های ارزشمندی هم در این زمینه صورت گرفته است. نکته ای که لازم است در این باره تأکید شود لزوم ارتباط و همکاری بین حوزه و دانشگاه در مباحث عرفانی است. این ارتباط برای هر دو طرف مفید و ضروری است. هم چنین شایان ذکر است که مستشرقان و پژوهشگران غربی هم کارهای بسیار گسترده ای در معرفی تصوف و عرفان اسلامی و احیای



و حدیث و تفسیر و سیره مطالعه می‌کند، در حالیکه در مراکز غربی و دانشگاه‌ها معلوم نیست محقق عرفان به کلیت معارف اسلامی نظر داشته باشد. در مطالعه عرفان به صورت معزول از سایر علوم اسلامی این نگرانی وجود دارد که عرفان در مسیر درست خود حرکت نکنند و ارتباطش با دیگر معارف اسلامی حفظ نشود، چنانکه در آثار برخی از پژوهشگران این عرصه گاه دیده می‌شود.

برخی از پژوهشگرانی که از منظر ادبیات یا تاریخ یا به عنوان مستشرق به تصوف و عرفان می‌پردازند گاه به گونه‌ای از شخصیت عرفای مسلمان ایرانی و اندیشه‌هایشان سخن می‌گویند که گویی آن‌ها ربطی به اسلام ندارند؛ از این رو همه چیز درباره آن‌ها می‌گویند جز از مسلمانی آنها. این درحالیست که جوهره اصلی شخصیت و اندیشه این عارفان را آموزه‌ها و تربیت اسلامی تشکیل می‌دهد و هرچه کرده‌اند از دولت قرآن کرده‌اند به طوری که بدون شناخت اسلام اساساً شخصیت و سخن آن‌ها قابل فهم و تفسیر نیست. می‌بینیم که نظم و نثر فلان عارف مملو از تعبیرات قرآنی و روایی و تعلیمات اسلام و اشارات و تصریحات فراوان به پیامبر و اولیای دین است، اما آن‌ها همه این عناصر را نادیده می‌گیرند و با تکلف و تعسف در پی سرچشمه‌های اندیشه او می‌گردند و درباره عقاید و باورهایش دچار سردرگمی می‌شوند بطوری که گویی یادشان رفته است و یا اساساً نمی‌دانند که از عارفی مسلمان سخن می‌گویند. مشکلی که اینگونه پژوهشگران با شاعرانی همچون سنایی و عطار و مولوی و حافظ دارند این است که شعر این شاعران مملو از ارجاعات قرآنی و حدیثی و واژگان دینی و ذکر شخصیت‌ها و داستان‌های دینی است. آن‌ها از سویی نمی‌خواهند این بزرگان را از دست دهند و از افتخار حضور آن‌ها در فرهنگ ایرانی بی‌بهره باشند و از سوی دیگر از هرچه رنگ و بوی اسلام دارد بیزارند و این درحالیست که عناصر اسلامی چنان با سخن این بزرگان عجین است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت یا کنار نهاد. این موضوع آن‌ها را کلافه می‌کند و در این سردرگمی گاهی تحلیل‌ها و تفسیرهایی و در حقیقت تحریف‌هایی را طرح می‌کنند که به قول عرب‌ها یضحک به النکلان یعنی مادر جوان از دست داده را به خنده می‌آورد. حق این است که با هیچ ترفندی نمی‌توان ادبیات فارسی به ویژه قله‌های این ادبیات از فردوسی و سنایی و نظامی و عطار و مولوی و سعدی و حافظ را از اسلام جدا کرد. و اگر جوهره اسلامی سخنان این

باید توجه داشت که بین واقعیت عرفان و علم عرفان فرق است

و این دو یکی نیستند. عرفان به عنوان علم رویکردی

در دین‌شناسی است، در کنار رویکردهای دیگر مانند رویکرد کلامی

و فلسفی و حدیثی. اما واقعیت عرفان نحوه‌ای زندگی و سلوک

و شخصیت و احوال روحی و شهود و بصیرت قلبی است.

کسی که از این واقعیت بهره‌مند است عارف است. این امر غیر از

علوم و معارف عرفانی است. واقعیت عرفان از جنس حال است

اما علم عرفان از جنس قال. عرفا بین علم و معرفت فرق می‌نهند.

دانش حصولی و آموختنی را علم و دانش قلبی که با سیر و سلوک

حاصل می‌شود را معرفت گویند. صاحب دانش حصولی را

عالم و واجد معرفت حضوری قلبی را عارف می‌گویند.

آثار عرفانی کرده‌اند که هیچ عرفان پژوهی بی‌نیاز از مطالعه آثار آنان نیست. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین جا برای تحقیق در عرفان اسلامی حوزه علمیه قم است، برای اینکه عرفان یکی از علوم اسلامی است و قم مهم‌ترین مرکز علوم اسلامی است و انتظار می‌رود به همه علوم اسلامی در این حوزه پرداخته شود. اگر حوزه علمیه به عرفان نپردازد جاهای دیگر متصدی و مرجع در عرفان اسلامی خواهند شد، چنانکه این سخن درباره فلسفه هم صادق است. البته ما مخالف این نیستیم که در جاهای دیگر به این کار پرداخته شود و پژوهش در این موضوع و هر موضوع دیگر حق انحصاری کسی یا صنفی نیست و برای همه کسانی که به این معارف اشتغال دارند آرزوی توفیق داریم، اما چیزی که موجب اهمیت توجه حوزه علمیه به این موضوع است این است که در حوزه به عرفان در کنار سایر علوم اسلامی توجه می‌شود و تنها در این صورت است که می‌توان عرفان اسلامی را آنچنان که هست، شناخت و معرفی کرد. طلبه حوزه‌های عرفان را در کنار فقه و کلام

عرفان این است که انسان مؤمن و ملتزم به شریعت، با بندگی، تقوا و تهذیب نفس

در چارچوب شریعت اسلام به معرفت و بصیرت باطنی برسد.

یکی از بالاترین نعمت‌های خداوند به بندگان شایسته‌اش، نعمت هدایت و حکمت است.

بزرگان گرفته شود مطلب قابل ذکری باقی نمی‌ماند. دواوین بسیاری از شعرای ما شرح و تفسیر قرآن است، چنانکه جامی می‌گوید:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

از این جهت است که گفتیم عرفان اسلامی و ادبیات عرفانی اسلام را بدون آشنایی عمیق با دیگر معارف اسلامی نمی‌توان بدرستی درک کرد. دانشجویان ادبیات فارسی ورشته ادیان و عرفان اگر بخواهند درک درستی از عرفان اسلامی و ایرانی داشته باشند راهی جز آشنایی عمیق با دیگر معارف اسلامی ندارند.

۸. گرایش انسان مدرن به ویژه جوانان امروزی را به عرفان و مسائل عرفانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

گرایش به عرفان همان گرایش به خداست که در فطرت انسان هست و اختصاصی به زمان و مکان خاصی ندارد. انسان بطور کلی حس معنوی دارد. این گرایش در دنیای امروز در میان جمعی که تاحدی به ماهیت مادی این تمدن و ملال ناشی از آن توجه کرده‌اند ظهور و نمود بیشتری یافته است. اما نکته اول در این باره این است که آن‌ها راه مناسبی برای پاسخ به این عطش معمولاً پیدا نمی‌کنند؛ در نتیجه یا سرخورده می‌شوند و یا به جریان‌های شبه‌عرفانی متوسل می‌شوند و ره به جایی نمی‌برند. ثانیاً این طلب خیلی هم جدی نیست. عرفان جذاب است، اما کم کسی است که آماده پایبندی به لوازم آن باشد. «چو عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها». علاقمندان زیادند، اما رهروان نادرند؛ چرا که راه عرفان راستین دشوار است. حتی عرفان یهودی و مسیحی و هندی هم چنین است. امروزه کم کسی آماده التزام به سلوک و زندگی برون عرفان‌های سنتی است. اما جریان‌های نوپدید شبه‌عرفانی راه‌های آسانی برای آن چیزی که خود سلوک عرفانی یا معنوی می‌نامند نشان می‌دهند و جاذبه آن‌ها نیز از همین جاست. گرایش به عرفان غیر از عرفان است. علاقه به عرفان زیاد است، اما خود عرفان کیمیاست. خیلی‌ها سخنان عرفا را تکرار می‌کنند و ادا و اطوار عارفانه دارند، اما اینها عرفان نیست.

سال‌ها باید که تا یک سنگ خاره زآفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

قرن‌ها باید که تا از لطف حق پیدا شود بایزیدی در خراسان یا اویسی در قرن

۹. نقش دشمنان اسلام و قدرت‌های غربی در ترویج عرفان‌های دروغین و کاذب چیست و چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ راه‌های مقابله با آن چیست؟

این گونه موضوعات را نباید با حدس و گمان مطرح کرد، بلکه هر اظهار نظری باید مبتنی بر مطالعه و تحقیق و آمار باشد و بنده اطلاع میدانی و آماری دقیق در این زمینه ندارم؛ البته نفی هم نمی‌کنم. برخی فیلم‌های هالیوودی و بسیاری از رمان‌های معروف و تأثیرگذار با پشتوانه‌های صهیونیستی این گونه جریان‌ها را ترویج می‌کنند. اما توجه دارید که رواج این گونه جریان‌ها اختصاصی به ایران و دنیای اسلام ندارد. در خود غرب به ویژه در آمریکا این جریان‌ها بیش از هر جای دیگری فعال‌اند و هزاران فرقه نوپدید دینی و عرفانی در آنجا وجود دارد. خود دولت‌های غربی گاهی با برخی از فرقه‌ها و کالت‌های به ظاهر معنوی و باطنی مشکلاتی پیدا می‌کنند. از سوی دیگر می‌دانیم که جمع زیادی از ما مقلد غرب هستند. چه چیز در غرب هست که در اینجا مقلد ندارد؟ عرفان هم همینطور است. جذاب بودن و پر فروش بودن کتاب‌های این جریان‌ها نشان از خلایق در جامعه دارد. آن خلأ را باید شناخت و پرکرد. بهترین راه مقابله با این جریان‌ها نقد علمی آن‌ها و ترویج صحیح عرفان اسلامی با استفاده از روش‌های تأثیرگذار امروزی است.

۱۰. آیا حوزه علمیه توانسته است برای نیازهای عرفانی جامعه پاسخ مناسبی فراهم آورد؟

اول باید پرسید که آیا حوزه علمیه به نیازهای عرفانی خود پاسخ داده است، قبل از اینکه بحث از جامعه مطرح شود. معمولاً در هر بحثی مانند اخلاق، سبک زندگی اسلامی، عرفان، مهندسی فرهنگی، اسلامی سازی علوم انسانی، تعلیم و تربیت اسلامی و مانند آن ما چنین پرسش‌هایی را طرح می‌کنیم، بطوری که گویی فرض گرفتیم که حوزه خود این مسایل را حل کرده و مشکل در این است که به جامعه منتقل نکرده است. اما چنین نیست. قطعاً اگر این مسایل در حوزه حل شود بازتابش در جامعه هم سازنده خواهد بود. بنابر این باید از خود شروع کرد. چون بسیاری از این مباحث در گذشته در فرهنگ ما بطور جدی مطرح نشده‌اند و احساس نیاز نمی‌شده است، در حوزه هم پیگیری نشده‌اند و ما در آغاز راه در طرح این گونه مباحث هستیم. نکته دیگر این است که ما قبل از بحث عرفان باید به اخلاق توجه کنیم. جامعه ما دچار بحران اخلاقی است. اگر درباره این مشکل چاره‌اندیشی نشود آینده دشوارتری در پیش خواهیم داشت. متأسفانه بد اخلاقی



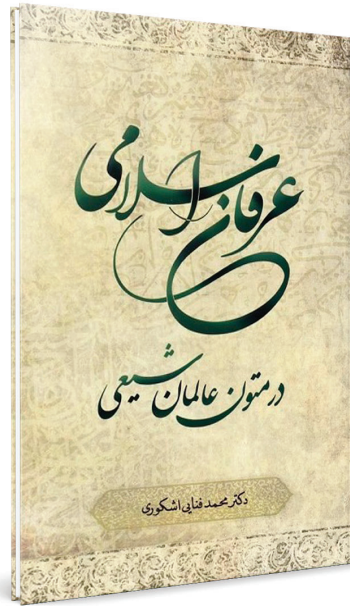
زندگی روبرو است، آیا عرفان اصیل اسلامی می‌تواند به این نیازها پاسخ درخور بدهد؟ چه نهادهایی موظف هستند در این زمینه پاسخ‌گو باشند؟ عملکرد این نهادها در این خصوص تاکنون چگونه بوده است؟

■ آیا از نظر جامعه شناسان و از نظر خودمان، ما با بحران معنویت در جامعه خود روبرو نیستیم؟ اگر سری به فضای مجازی و حقیقی مثل دانشگاه‌ها بزنیم و نگاهی به فیلم‌ها و موسیقی‌ها و کتاب‌ها و مقالات پربیننده و خواننده بیندازیم و سری به دادگاه‌ها و زندان‌ها بزنیم تاحدی می‌توانیم ببینیم در چه وضعیتی هستیم. بله، جوامع غربی درگیر این بحران هستند، اما ما هم متأسفانه درگیریم. فرقی این است که آن‌ها مدعی دینداری نیستند و ما مدعی هستیم. اگر راه حلی داریم اول در جامعه خود پیاده کنیم بعد برویم سراغ حل مشکلات دیگران. اگر ما جامعه نمونه‌ای از نظر قانونمداری و اخلاق و معنویت بسازیم بی‌شک بدون هیچ تبلیغی افراد جوامع دیگر مجذوب فرهنگ ما خواهند شد. باز هم نمی‌گویم ما نباید بفکر جوامع دیگر باشیم. باید در این زمینه هم فکر کنیم و برنامه ریزی داشته باشیم، چرا که دین ما جهانیت و رسالت جهانی داریم، اما اولویت و تقدم با جامعه خود ماست. اگر در اینجا موفق باشیم در بیرون از مرزها هم موفق خواهیم بود. این قضیه عینا مانند پزشکی است. ما اگر دارویی کشف کردیم که در جامعه ما اثرگذار باشد آنگاه می‌توانیم به جوامع دیگر هم پیشنهاد دهیم. در غیر این صورت کسی سخن ما را جدی نخواهد گرفت. همینطور است در اقتصاد و هر موضوع دیگر. صادرات بعد از تأمین نیاز داخلی است، یا دستکم همراه با تأمین نیاز داخلی است، وگرنه توجیه عقلانی نخواهد داشت. بنابراین میزان تاثیرگذاری و توفیق ما در نشر اسلام و معنویت اسلامی در خارج از کشور بستگی به میزان موفقیت ما در داخل دارد.

۱۳. نسبت عرفان و تصوف چیست و آنچه در مذمت تصوف و موفیگری در برخی روایات گفته شده است آیا شامل عرفان هم می‌شود؟

■ چنان‌که گفتیم عرفان این است که انسان مؤمن و ملتزم به شریعت، با بندگی و تقوا و تهذیب نفس در چارچوب شریعت اسلام به معرفت و بصیرت باطنی برسد. یکی از بالاترین نعمت‌های خداوند به بندگان شایسته‌اش نعمت هدایت و حکمت است. آیا متصور است که ائمه علیهم‌السلام این حقیقت را مذمت کرده باشند؟ آموزه‌های اصیل عرفانی ما در قرآن و سخنان معصومین آمده است. پس معقول نیست که عرفان به معنای درستش مورد مذمت ائمه واقع شود. تمام معارف دین و سخنان ائمه در تشویق به عرفان است. اگر مذمتی هست ناظر به انحرافات و افراط و تفریط‌هایی است که در این زمینه رخ داده است.

نکته دیگر این است که متعلق مدح و ذم یا هر حکمی الفاظ و عناوین نیستند، بلکه لفظ



دیگر و فرهنگ ما به ویژه بر ادبیات ما که آینه فرهنگ ماست بطور عمیقی اثر داشته است. از این رو در سطوح بالای درس‌های حوزوی پس از خواندن کلام، فقه، اخلاق، تفسیر و فلسفه، آشنایی با عرفان لازم است. دلیل این امر روشن است. عرفان ناظر به بعد باطنی اسلام است و بی‌توجهی به عرفان به معنای بی‌توجهی به بعد مهمی از معارف اسلامی است. اما قبل از آن باید با دقت آسیب‌های آن را شناخت. شیطان هیچوقت بیکار نمی‌نشیند. یکی از کارهای اساسی و مهم در هر حوزه‌ای آسیب‌شناسی آن حوزه است. رواج عرفان هم با خود آسیب‌هایی را به همراه دارد که باید آن را شناخت و با آن مقابله کرد. یکی از این آسیب‌ها بت‌سازی است. افراد جاه طلب وارد عرفان هم که بشوند از آن برای مقاصد دنیوی و جاه طلبانه استفاده می‌کنند و دم و دستگاه و دکان مرید پروری به راه می‌اندازند، بازار نقل کرامت‌های ساختگی و خواب‌های کذایی گرم می‌شود و بنام عرفان و معنویت انواع خرافات و سوء استفاده‌ها میدان بازی می‌کنند. یکی از علل پیدایش فرقه‌های زیاد در تاریخ عرفان و تصوف همین امر است: جاه‌طلبی اقطاب و مرشدان و ساده لوحی و جهالت مریدان. بی‌شک اینها انحراف است و عرفان نداشتن بسیار بهتر از افتادن در این مهلکه هاست. البته خوشبختانه عرفان شیعی کمتر گرفتار فرقه‌گرایی شده است، اما در هر حال وادی عرفان بسیار مستعد ظهور این گونه خرافات و کج‌اندیشی‌ها است. اساتید بزرگوار عرفان در کنار تدریس عرفان لازم است مرتب این گونه خطر را گوشزد کنند و مانع شکل‌گیری این گونه ذهنیت‌ها شوند. خوشبختانه ما در این زمان بزرگانی همچون امام خمینی و علامه طباطبایی رحمتهما داشتیم که الگو قرار دادن آن‌ها می‌تواند از بسیاری از این‌گونه کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌ها پیشگیری کند.

۱۴. به اعتراف اندیشمندان جامعه شناسی غرب، جامعه غربی با بحران معنویت و معنای

به صورت نگران‌کننده‌ای در حال گسترش است. فساد اداری و تبعیض و رانت خواری و رشوه و ویژه خواری از یکسو، بد اخلاقی زبانی در میان جناح‌های سیاسی و نخبه‌گان از سوی دیگر، رواج نفرت و بدبینی و غیبت و تهمت و تخریب و شایعه‌پراکنی مثل سرطان جامعه را متلاشی می‌کند و آرامش و امنیت روانی را می‌گیرد. فقر و بیکاری و گرانی هم که تا حد زیادی ریشه در همین فسادها دارد چیزی از سلامت برای جامعه نمی‌گذارد. عرفان بسیار چیز خوبیست و گوهر گرانبغدی است، اما مشکل اصلی جامعه ما ضعف در عرفان نیست، بلکه ضعف قانونمداری است اولاً و ضعف اخلاق است ثانیاً. بدون عرفان می‌توان زندگی کرد، اما بدون قانون و اخلاق نمی‌توان. حتی بدون اخلاق هم تاحدی می‌توان زندگی کرد، گرچه بسیار دشوار است؛ اما بدون قانون اجتماع انسانی دچار مشکلات زیادی است. ما تا عرفان خیلی راه داریم. پله‌های قبلی را طی نکرده‌ایم تا به عرفان برسیم. عرفانی که مسبوق به قانون و اخلاق و دینداری نباشد عرفان کاذب است. کسی که قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت نمی‌کند اما دنبال عرفان است آن عرفانش عرفان منفی و تحریف شده و کاریکاتوری خواهد بود که نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه خود مشکل ساز خواهد شد. عرفان اصیل اسلامی بعد از التزام به قانون و اخلاق و فقه و مسبوق به آن‌ها است. قانونمداری کف مدنیت و قدم اول در مناسبات انسانی است. قانون‌گریزی صدر تا ذیل جامعه را فراگرفته است، از مدیریت‌های کلان که هر روز در رسانه‌ها شاهد قانون‌ستیزی آن‌ها هستیم تا رانندگی مردم در خیابان‌ها و جاده‌ها. مشکلات واقعی ما اینها هستند که باید درباره‌شان فکر کنیم و پله به پله بالا برویم. کسی که به سرطان مبتلاست اول باید به فکر علاج آن باشد، بعد دنبال جراحی زیبایی برود. غرض اهمیت دادن به رعایت اولویت هاست. منظور این نیست که از عرفان سخنی نگوییم. خیر. ما خوب است و باید درباره عرفان و تمدن اسلامی فکر و برنامه ریزی کنیم. اما قبل از آن باید به اولویت‌ها و مقدمات و پیش‌نیازهای آن‌ها فکر و در آن زمینه‌ها چاره‌جویی کنیم.

۱۵. آیا ضرورتی برای یادگیری و مطالعه عرفان توسط طلاب علوم دینی وجود دارد؟ آشنایی و مطالعه عرفان چه آثار و نتایج و فوایدی می‌تواند داشته باشد؟

■ چنان‌که گفته شد آموختن علوم عرفانی غیر از تربیت عرفانی و عارف شدن است. اینها دو کار متمایز هستند و ملازمه‌ای بین آن‌ها نیست. اما آموختن علوم عرفانی هم لازم و سودمند است. همانطور که اشاره شد، یکی از ابعاد مهم دین بعد عرفانی آن است و یکی از مشرب‌ها و رویکردها به معارف اسلامی رویکرد عرفانی است که لازم است عالم دین با آن آشنا باشد. هم چنین عرفان از عناصر مهم و تاثیرگذار در فرهنگ ماست و بر علوم و معارف

واسطه‌ای است برای اشاره به معنا و مصداق. آن معنا و مصداق متعلق مدح و ذم و هر حکم دیگر است، نه لفظ؛ بطوری که اگر معنای لفظ یا مصداقش تغییر پیدا کنند، آن معنا و مصداق مشمول آن حکم نخواهند بود. در تفسیر قرآن و حدیث و مباحث فقهی هم باید به این نکته توجه داشت که معانی بسیاری از الفاظ در طول تاریخ دچار تحول می‌شوند و مفسر و مجتهد باید به معنای لفظ در زمان صدور توجه کند؛ چه بسا معنایی که لفظی بعدها یافته متفاوت با معنای زمان داشته باشیم این مذمت ناظر است به افرادی که عقاید و اعمال خاصی داشتند که با تعلیمات اسلام سازگار نبود. مثلاً فیلسوفانی بودند که چون ملحد یا منکر نبوت بودند مذمت شده‌اند و صوفیانی که اهل بدعت بودند و پایبند به شریعت نبودند قلع شده‌اند. حال اگر در آینده افراد یا گروه‌هایی پیدا شوند که صوفی یا فیلسوف نامیده شوند اما آن عقاید و اعمال مذموم را نداشته باشند، طبیعی است که مشمول آن مذمت و قلع نخواهند بود. یا اگر مردم شهر و منطقه‌ای در زمانی رفتار نامناسبی داشتند که بخاطر آن مذمت و ملامت شوند، یا مشمول هر حکمی قرار گیرند، لازمه‌اش این نیست که تا قیامت هر کس از اهل آن منطقه باشد مشمول آن حکم خواهد بود.

واژه‌های عرفان و تصوف در طول تاریخ در دوره‌های مختلف و از سوی اشخاص مختلف به صورت‌های گوناگون بکار رفته‌اند، بطوری که نمی‌توان خط فاصل قاطعی بین آن‌ها کشید. آن‌ها اغلب به صورت مترادف بکار رفته‌اند، گاه بعضی بین آن‌ها فرق گذاشته‌اند. معمولاً عرفان در اغلب اوقات به صورت مثبت بکار رفته است. اما این هم کلیت ندارد. مثلاً در میان مخالفان عرفان و تصوف کسانی بوده و هستند که بین آن‌ها فرقی نمی‌گذارند و هر دو را به یک معنا می‌گیرند و با آن مخالف هستند. مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی رحمته‌الله در کتاب عارف و صوفی چه می‌گویند وقتی نقد می‌کنند هر دو را نقد می‌کنند. تصوف و مشتقاتش در تاریخ کاربردهای مختلف داشته‌اند که گاه مثبت و گاه منفی و گاه عام است. این سینا در مقامات العارفین از عارف سخن می‌گوید، اما از تصوف و مشتقاتش استفاده نمی‌کند. حافظ شیرازی سخت به صوفیان می‌تازد، اما نگاهش به عرفان و عارف مثبت است. اما از سوی دیگر او از درویش و درویشی تمجید می‌کند. افرادی همچون سید حیدر آملی و شیخ بهایی عارف و صوفی را به یک معنا بکار می‌برند. سید حیدر می‌گوید شیعه راستین صوفی است و صوفی راستین شیعه است. ملاصدرا از صوفیان راستین و صوفیان دروغین سخن می‌گوید. گاهی پیروان عادی طریقت‌ها و فرقه‌های متصوفه را صوفی می‌گویند، نه عارف. مثلاً بسیاری از مسلمانان در کشورهای آفریقایی وابسته به فرقه‌های صوفی هستند؛ همینطور پیروان فرقه‌های صوفیانه و دراویش در کشورهای دیگر از جمله ایران. اینها مردم معمولی و عادی هستند و عارف صاحب کشف و شهود نیستند، اما چون وابسته به طریقتی هستند دست ارادت به شیخ و مرشدی داده‌اند آن‌ها را صوفی می‌گویند، نه عارف. در دوره معاصر در برخی از حلقه‌های شیعی بین عارف و صوفی فرق قاطع می‌گذارند و عارف را در معنای محمود و صوفی را به گروه‌ها و فرقه‌هایی که دچار نوعی انحراف هستند بکار می‌برند. در هر حال الفاظ مهم نیست، معنا و محتوا مهم است. هر جا هر فرد یا گروهی از معارف اصیل اسلامی فاصله بگیرند با هر اسم و عنوانی آن مردود است، و هر جا که بر پیروی از معارف اصیل اسلام اهتمام داشته باشند، محمود و مطلوب است. آنچه مسلم است این است که تفکر شیعی با صوفیگری فرقه‌ای که بر محور قطب و مرید و مرادی است و به فقه و شریعت بی‌اعتناست و بدعت‌ها و تفسیر به رأی و تأویل‌های من‌عندی دارد سازگار نیست و چنین تفکر و مشربتی با عرفان حقیقی فاصله بسیار دارد. در این‌جا باید سخن ابوالقاسم هجویری را به یاد آورد که گفت: «مر منکران را گویی کی مردانان به انکار تصوف چیست؟ اگر اسم مجرد را انکار کنند باک نیست؛ کی معانی اندر حق تسمیات بیگانه باشد. و اگر عین این معانی را انکار کنند، انکار کل شریعت پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خصمال ستوده کرده باشند.»^۵

۱۴. آیا آشنایی عالمان دین با عرفان اسلامی کافی است، یا مطالعه دیگر مکتب‌های عرفانی نیز لازم است؟

■ علوم و معارف اسلامی شاخه‌های متعدد و متکثر دارد و یک فرد نمی‌تواند در

همه این شاخه‌ها به اجتهاد برسد. از سوی دیگر، عالم دین نمی‌تواند خود را محدود به یک رشته از معارف اسلامی کند و از ابعاد دیگری خبر باشد، چون بین ابعاد مختلف دین ارتباط و پیوستگی هست. از این رو بهتر است هر طلبه‌ای در یک رشته متمحصن و متخصص باشد، اما از رشته‌ها و ابعاد دیگر معارف اسلامی هم بی‌خبر نباشد و با اصول و خطوط کلی آن‌ها آشنا باشد. کسانی که تمحصنشان در عرفان نیست کفایت با عرفان اسلامی آشنا باشند و ضرورتی ندارد به مکتب‌های عرفانی دیگر بپردازند و فرصت این کار را هم ندارند. اما کسانی که رشته تخصصی آن‌ها عرفان است حتماً باید با مکتب‌های عرفانی دیگر آشنا باشند. مطالعات تطبیقی در هر رشته‌ای لازم و بسیار مفید است. اگر کسی کلام، یا فقه، یا فلسفه اسلامی می‌خواند بسیار خوب است که پس از تبحر یافتن در رشته‌اش به مطالعات تطبیقی در آن رشته بپردازد و مکتب‌ها و رویکردهای دیگر را هم مطالعه کند. مطالعه تطبیقی فواید بسیاری دارد که اینجا مجال پرداختن به آن نیست. بی‌شک محقق عرفان اسلامی لازم است مکتب‌های عرفانی دیگر را بشناسد. از این طریق هم عرفان اسلامی را بهتر خواهد شناخت، هم خواهد توانست با پیروان اندیشه‌های دیگر وارد گفت‌وگو و دیالوگ شود.

۱۵. هدف یا غایت نهایی عرفان چیست؟

■ غایت عرفان همان غایت خلقت انسان است. هدف عارف رسیدن به کمال یا سعادت است. هدف دست‌یافتن به آن چیزی است که دغدغه نهایی انسان است؛ چیزی که ادیان و مکاتب گوناگون با تعابیر مختلف از آن یاد می‌کنند: رستگاری، رهایی، روشنائی، آرامش، سکون، بازگشت به اصل، نفس مطمئنه، وصال محبوب و آرام گرفتن در تختگاه سلطان عالم فی مقعد صدق عند ملک مقتدر. راه رسیدن به این مقصد، خودسازی، عبادت خدا و شفقت و خدمت به خلق است. عرفان مراتب دارد. یک سطح از غایت عرفان رسیدن به مقام احسان است. احسان در ارتباط با خلق شفقت به خلق و خدمت به اوست.

به احسانی آسوده کردن دلی به از آلف رکعت به هر منزلی احسان در ارتباط با خدا پرستش خالصانه و عاشقانه اوست. «أُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَهُوَ تَبْرَاهُ». چنان خدا را پرستش کن که گویی او را می‌بینی، چه اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. به عبارت دیگر سلوک معنوی دورکن دارد: بندگی خدا و خدمت و شفقت به خلق خدا. پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أمرنی ربی بمداراة الناس كما أمرنی بأداء الفرائض».^۶ پروردگرم مرا به مدارا با آدمیان امر فرمود همانگونه که به انجام تکالیف شرعی موظف کرد. مدارای با مردم نیز مقتضای توحید و نوعی عبادت است.

غایت عرفان توحید است که منتهای آمال عارفان و قره عین سالکان است. مراد از توحید رسیدن به مقام قرب الهی و رسیدن به جایی است که آدمی به جز خدا نبیند؛ جایی که به تبع از انبیا و اولیا بگوید: «أَنْتَ الَّذِي أَرَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَائِكَ حَتَّى لَمْ يَجُوهُوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجُوهُوا إِلَى غَيْرِكَ»^۷؛ تویی آن که محبت دیگران را از دل‌های دوستانت ریشه‌کن کردی، آن چنان که جز تو محبوبی ندارند و غیر تو پناهی نمی‌گزینند. «فَأَنْتَ لَا غَيْرِكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي وَ لِقَاؤُكَ قُوَّةٌ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَ الْبَيْتُ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ لَهْيِي وَ لِي هَوَاكُ صَبَابَتِي»^۸؛ تویی مراد من، نه غیر تو؛ و برای توست شب‌زنده‌داری و بی‌خوابی من، نه برای دیگری؛ دیدار تو روشنی چشم من است؛ وصال تو آرزوی دلم، شوقم به سوی توست؛ شیفته دوستی توام و در هوای توست دلدادگی‌ام.

• پی‌نوشت‌ها

۱. الأفعال/ ۲۹.
۲. هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۹۸.
۳. Pseudo mysticism
۴. الأحزاب/ ۳۳.
۵. هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۹.
۶. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۰۱.
۷. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۰۱.
۸. قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه.
۹. همان، مناجات خمس عشر، مناجاة المریدین.